



سهراب زاده، مهران؛ شعاع، صدیقه؛ موحد، مجید و نیازی، محسن (۱۳۹۸).
تبیین ارتباط انسجام خانواده و ساختار توزیع قدرت در آن (نمونه موردی زنان
متاهل شهر شیراز). *جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی*، ۶(۱۴)، ۲۸۵-۲۶۱.

تبیین ارتباط انسجام خانواده و ساختار توزیع قدرت در آن (نمونه موردی زنان متاهل شهر شیراز)

مهران سهراب زاده^۱، صدیقه شعاع^۲، مجید موحد^۳ و محسن نیازی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۶/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲

چکیده

خانواده و انسجام آن نقش مهمی در توسعه اجتماعی هر جامعه دارد. هدف از این مطالعه بررسی ارتباط ساختار توزیع قدرت در خانواده بر انسجام آن است که بدین منظور متغیر ساختار قدرت در سه دسته تقارن روابط قدرت، شیوه اعمال قدرت و قلمرو قدرت و متغیر انسجام خانواده در ابعاد شش گانه معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و رسیدن به هدف سنجیده شده است. در این مطالعه بر اساس نمونه گیری طبقه‌بندی تصادفی ۶۰۰ نفر از زنان متاهل شهر شیراز در بین مناطق یازده‌گانه این شهر انتخاب و پس از جمع‌آوری داده‌ها، اطلاعات به وسیله نرم افزار اسپاس ۲۲ تحلیل شد. نتایج نشان داد ساختار توزیع قدرت و تصمیم‌گیری در خانواده تأثیر معناداری بر انسجام آن دارد. چنانچه گسترش ساختار دموکراتیک و مشارکتی در خانواده سبب افزایش انسجام خانواده در همه ابعاد آن شده است. بنابراین پیشنهاد می‌شود جامعه در راستای افزایش انسجام خانواده نظم جدید را پذیرفته و ساختار قدرت مشارکتی و دموکرات را در درون خانواده نهادینه کند که در این فرایند حفظ سازگاری با فرهنگ و هویت جامعه ایرانی شایانی دارد.

کلیدواژه‌ها: انسجام؛ قدرت؛ خانواده؛ زنان؛ مدرنیته.

۱ - دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول)، sohrabzadeh@kashanu.ac.ir

۲ - دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه کاشان، shoaae@gmail.com

۳ - استاد جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز، mmovahed@rose.shirazu.ac.ir

۴ - استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کاشان، niazim@kashanu.ac.ir

۱- مقدمه و بیان مسئله

قدرت جزء لاینفک حیات بشری است که در همه ارکان اجتماعی و نهادها در جریان است و به معنای توانایی کنترل بر اعمال سایرین علیرغم میلشان است (برون^۱، ۱۹۹۴). در خانواده نیز هر چند افراد در بسیاری از اوقات لازم است با یکدیگر همکاری نموده و نیازهای یکدیگر را مدنظر قرار دهند اما توزیع قدرت، بدست آوردن و حفظ آن دارای اهمیت است و ساختار توزیع قدرت در خانواده بر رفتارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی اعضا خانواده و روابط بین آنها تأثیر می‌گذارد.

خانواده در بین تمامی نهادها، سازمان‌ها و گروه‌های اجتماعی، نقش و اهمیتی خاص و به سزا دارد. بسیاری از اندیشمندان بر خانواده و اهمیت حیاتی آن برای جامعه تاکید ورزیده‌اند. سلامت جامعه در گرو سلامت خانواده است و خانواده منشا بسیاری از آسیب‌های اجتماعی می‌باشد (ساروخانی، ۱۳۸۹: ۱۱). این نهاد دارای ساختاری پویا است که در دوران مختلف دگرگونی‌های زیادی در آن رخ داده است. اما علیرغم تغییرات همیشگی انسجام و پایداری آن همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده و یکی از دغدغه‌ها و مسایل مهم اجتماعی محسوب شده است. نهاد خانواده در صورتی قادر خواهد بود نقش خود را به خوبی ایفا کند که روابط سالم و پایدار بین اعضای خانواده برقرار باشد.

در چند دهه اخیر انسجام و پایداری خانواده کاهش یافته و از آنجا که کاهش انسجام خانواده تهدیدی برای سلامت و بقای خانواده است شاهد افزایش میزان طلاق و هجوم طلاق‌های عاطفی در آن هستیم. آمار طلاق و روند افزایشی آن حاکی از این نکته مهم است که روابط همسران در طول سالهای اخیر، دستخوش تغییراتی شده است. جامعه‌شناسان و علمای اجتماعی علل مختلفی برای این پدیده متصور هستند که از جمله آن تغییر نقش و جایگاه زنان و تغییر ساختار قدرت در خانواده است.

تغییر نقش و ساختار قدرت در جوامع مدرن بیش از جوامع سنتی رخ داده است. در جامعه مدرن نقش‌های همسری، مادری و خانه‌داری توسط زنان به چالش کشیده شده است و بسیاری از زنان سعی دارند با باز تعریف مجدد از موقعیت خود و در چارچوب پذیرش و ایفای نقش‌های جدید هویت تازه‌ای را برای خود تعریف کنند که این می‌تواند زمینه‌ساز تغییر و تحولات نوینی در عرصه خانواده و اجتماع باشد. این موضوع در میان نسل‌های جدید که فرایند اجتماعی شدن را بیرون از الگوهای سنتی خانواده پدرسالار می‌گذرانند و نقش‌های سنتی را کنار می‌گذارند شدت بیشتری دارد (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۴). در این جوامع زنان با بدست آوردن تحصیلات و درآمد

بیشتر توانسته‌اند قدرتی بیش از گذشته بدست آورند. و هویت آنها بر اثر فرایندهای جدایی‌ناپذیر و همبسته اشتغال و افزایش آگاهی پرسش بر انگیز شده است. تحصیلات عالی و اشتغال زنان، از سویی موجب کسب ارزش‌ها و نگرش‌ها و برداشت‌های جدید گردیده و از سوی دیگر با ایجاد دشواری در هماهنگ کردن نقش‌های قدیم و جدید زمینه بروز بحران هویت در زنان را به وجود آورده است. (ساروخانی و رفعت‌جاه، ۱۳۸۳: ۷۲). همچنین عرضه انبوه منابع اجتماعی و فرهنگی هویت آفرین و وسعت یافتن روابط اجتماعی برخی از زنان و تعامل تغییرات نهادی و ساختاری و نهضت‌های اجتماعی زنان زمینه‌ساز تامل و بازاندیشی در ارزش‌ها و آرمان‌ها و نهایتاً هویت‌های شخصی و اجتماعی و افزایش قدرت زنان گردیده است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۱۷۷).

در ایران با آغاز فرایند نوسازی، همگانی شدن آموزش و اشتغال روز افزون زنان، روابط قدرت در خانواده با تغییرات زیادی مواجه شده است که این جریان ساختار سنتی پدر سالار را در خانواده سست کرده است. شهر شیراز به عنوان مرکز استان فارس و یکی از کلان شهرهای کشور که تحت تأثیر مدرنیته قرار دارد در سال‌های اخیر دچار تغییرات اجتماعی و اقتصادی زیادی شده که این عوامل بر ویژگی‌های فرهنگی این شهر و از جمله افزایش طلاق و کاهش ازدواج تأثیرگذار بوده است. بر اساس آمارهای ارایه شد توسط مرکز آمار ایران، بررسی روند ازدواج و طلاق در دهه اخیر نشان از روند کاهشی ازدواج، و افزایشی طلاق دارد. در سال ۱۳۸۷ در کشور به ازای هر ۸ ازدواج یک طلاق وجود داشته است که در سال ۱۳۹۷ این عدد به ۳/۱ ازدواج در مقابل یک طلاق کاهش یافته است. در استان فارس نیز که روند مشابهی را پشت سر گذاشته است در سال ۱۳۹۷ به ازای ۳۳۸۲۲ واقعه ازدواج ۱۰۳۵۵ مورد طلاق ثبت شده است که به عبارت دیگر نشان دهنده یک واقعه طلاق در برابر ۳/۲۶ واقعه ازدواج است و حاکی از آن است که تعداد قابل توجهی از افراد به طور مستقیم و غیرمستقیم درگیر طلاق می‌باشند. هدف از این مطالعه بررسی وضعیت انسجام و قدرت در خانواده‌های شیرازی و بررسی ارتباط ساختار توزیع قدرت در خانواده و انسجام آن در ابعاد مختلف است.

۲- پیشینه پژوهش

۲-۱- پژوهش‌های تجربی

در تحقیقات داخلی و خارجی متعددی مانند بررسی‌های سروش (۱۳۷۷)، منصوریان و قادری (۱۳۸۱)، امامی نصیر محله‌ای (۱۳۸۳)، گروسی (۱۳۸۷)، عنایت و دسترنج (۱۳۸۹)، باقری و

همکاران (۱۳۹۳)، فاکس^۱ (۱۹۷۳)، زو و بیان^۲ (۲۰۰۵) و غیره به مطالعه ساختار قدرت و عوامل مؤثر بر توزیع آن در خانواده پرداخته شده است و در آن‌ها نقش متغیرهای مانند وضعیت تحصیل، اشتغال، درآمد و غیره بر ساختار قدرت در خانواده بررسی شده است اما در تحقیقات معدودی تأثیر ساختار قدرت بر خانواده و انسجام آن مورد بررسی قرار گرفته است که در این مطالعات نیز بیشتر از زاویه دید روان‌شناسانه بر رضایت زناشویی و یا کارآمدی و کیفیت زندگی خانوادگی تأکید شده است.

ذوالفقاری و همکاران (۱۳۸۳) در بررسی ارتباط ساختار قدرت با رضایت‌مندی زناشویی به این نتیجه رسیدند که ارتباط منفی و معناداری بین این دو متغیر وجود دارد و با افزایش قدرت زنان رضایت‌مندی زناشویی کاهش می‌یابد. جلایی پور (۱۳۸۵) در پژوهشی به سنخ‌شناسی خانواده و بررسی الگوی خانواده مدنی در مقابل خانواده پدرسالار سنتی پرداخته و پس از طرح پاره‌ای از آسیب‌های جدی از الگوی خانواده مدنی دفاع کرده است. علوی تبار (۱۳۸۶) در مقاله‌ای با عنوان خانواده سنتی گزینه ناممکن دو تیپ خانواده سنتی و خانواده مبتنی بر روابط دموکراتیک را سنخ‌بندی کرده و از نوع دوم برای الگوی خانواده مطلوب ایرانی دفاع کرده است. زارعی توپخانه و همکاران (۱۳۹۲) در مطالعه‌ای تحت عنوان رابطه ساختار قدرت در خانواده و کارآمدی آن به بررسی این موضوع از منظر اسلامی در بین ۲۰۵ نفر از معلمان نورآباد لرستان پرداختند که نتایج نشان داد بین ساختار قدرت پدر محور در خانواده فعلی و اصلی فرد و کارآمدی آن، رابطه مثبت و معنادار وجود دارد. همچنین از بین ساختارهای چهارگانه (زن‌سالار، دموکراتیک زن مقتدر، دموکراتیک مرد مقتدر و مردسالار)، به این نتیجه رسیدند که ساختار زن‌سالار دارای کمترین کارآمدی است و ساختار دموکراتیک مرد مقتدر، بیشترین کارآمدی را برای خانواده به دنبال دارد.

در مطالعات خارجی نیز لیتل^۳ (۱۹۸۲) به این نتیجه رسیده است که در خانواده‌های مردسالار بالاترین کیفیت رابطه وجود دارد. پارک و جو^۴ (۲۰۱۷) در مطالعه‌ای با موضوع الگوهای نگرش به نقش جنسیتی و کیفیت زندگی زناشویی سه الگوی بسیار مساوات طلب^۵ (۳۳٪)، مساوات طلب میانه^۶ (۴۸٪) و کمتر مساوات طلب^۷ (۱۹٪) را تشخیص دادند و دریافتند که گر

1 - Fox

2 -Zuo & Bian

3 -Little

4 - Park & Joo

5 - the most egalitarian

6 - the modest egalitarian

7 - the least egalitarian

چه نگرش‌های کمتر مساوات طلبانه به افزایش رضایت زناشویی کمک می‌کند، اما تعارضات زناشویی را کاهش نمی‌دهد، مارکز^۱ (۲۰۰۹) نیز در بررسی خود سه مدل خانواده سنتی، برابری طلب و واگرا را تشخیص داده و به این نتیجه رسیده است که در مدل خانواده سنتی بیشترین اختلافات خانوادگی وجود دارد. بعلاوه برین و کوک^۲ (۲۰۰۵) در مطالعه خود دریافتند که گر چه با افزایش قدرت زنان چانه زنی آنها و در نتیجه ریسک طلاق افزایش می‌یابد اما تقسیم برابرتر کارهای خانگی بین زنان و مردان این احتمال را کاهش می‌دهد. روزنبرگ^۳ و ویلوکس^۴ (۲۰۰۶) در مطالعه خود به این نتیجه رسیدند که مردانی که قدرت آنها در خانواده ضعیف می‌شود احساس ناکارآمدی و ضعف می‌کنند و این موضوع از نقش‌های حمایتی و نظارتی آنها کاسته و به خانواده آسیب می‌رساند. نتایج بررسی پادیللا و والتر^۵ و همکاران (۲۰۱۳) نیز نشان می‌دهد سبک قدرت مقتدرانه پدر در خانواده ارتباط قوی و مستقیمی با پایداری، خود کنترلی و ثبات رفتاری و کاهش بزهکاری در نوجوانان دارد.

۲-۲- چارچوب نظری

انسجام مهمترین محصول هر گروه انسانی است که کنش‌های جمعی را امکان‌پذیر می‌سازد و گروه‌ها را قادر می‌کند تا با یکدیگر هماهنگ‌تر باشند. تعاریف و نظریات مختلفی از انسجام وجود دارد. السون، انسجام را احساس همبستگی، پیوند و تعهد عاطفی می‌داند که اعضای خانواده نسبت به هم دارند و شامل مؤلفه‌هایی همچون رابطه عاطفی، تعامل خانوادگی، روابط پدر و مادر رابطه فرزند و والدین مقدار تعامل به لحاظ زمان و مکان، نوع دوستی و علائق و در نهایت چگونگی گذراندن اوقات فراغت می‌باشد (السون، ۱۹۹۹). لینگرن^۶ آن را به صورت احساس نزدیکی عاطفی تعریف می‌کند و از تعهد و وقت گذاشتن اعضا برای یکدیگر به عنوان دو عنصر مهم انسجام نام می‌برد (داماس و لاگین، ۲۰۰۱). بیرو آن را پدیده‌ای تعریف کرده است که بر اساس آن در سطح یک گروه، یا یک جامعه اعضا به یکدیگر وابسته و به‌طور متقابل نیازمند یکدیگر می‌شوند (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۰۰).

1 -Marks

2 - Breen & Cook

3 - Rosenberg

4- Wilcox

5 - Padilla-Walker

6 -Lingern

موضوع انسجام خانواده در ابتدا در جامعه‌شناسی آمریکایی و با واژه همبستگی^۱ برای مطالعه انسجام درون خانواده مورد توجه واقع شد و در کارهای دورکیم در دو سنخ همبستگی مکانیکی و ارگانیکی استفاده گردید. سپس مفهوم همبستگی ارگانیکی دورکیم که تابعی از تقسیم کار بود به عنوان پایه‌ای برای مفهوم یکپارچگی کارکردی^۲ پارسونز به عنوان یکی از نیازهای ضروری کارکردی برای سیستم‌های اجتماعی کاربرد یافت. پارسونز بعدها در سال ۱۹۵۵ ایده یکپارچگی کارکردی را به عنوان یک ضرورت ساختاری در خانواده توسعه داد و دو نقش مکمل و ضروری را برای خانواده مطرح نمود: ۱- حمایت از نیازهای جسمی خانواده و ۲- حمایت از نیازهای اجتماعی و عاطفی اعضای خانواده.

نای و راشینگ^۳ در سال ۱۹۶۹ مفهوم انسجام خانواده را در شش دسته انسجام معاشرتی، انسجام عاطفی، انسجام توافقی، انسجام کارکردی، انسجام هنجاری و انسجام در اهداف مورد بررسی قراردادند (نای و راشینگ، ۱۹۶۹). سپس بنگستون^۴ و همکارانش در سال ۱۹۷۶ انسجام خانواده را در قالب انسجام بین نسلی تئوریزه کردند که این مفهوم مبتنی بر سازگاری، ارتباط مداوم و اجماع در مورد ارزش‌ها و عواطف بود. آنها انسجام بین نسلی را در شش بخش انسجام معاشرتی، انسجام عاطفی، انسجام کارکردی، انسجام هنجاری، انسجام توافقی و انسجام ساختاری بررسی کردند. که در این طبقه‌بندی منظور از بعد معاشرتی فراوانی و الگوهای تعامل در فعالیت‌های مختلف اعضای خانواده، منظور از بعد عاطفی، نوع و میزان احساسات مثبت در مورد افراد خانواده، و میزان رد و بدل شدن این احساسات، منظور از بعد توافقی میزان توافق در ارزش‌ها، نگرش‌ها و عقاید در بین اعضای خانواده، منظور از انسجام کارکردی، میزان کمک و مبادله منابع، منظور از انسجام هنجاری قدرت تعهد و تقید به اجرای نقش‌های خانوادگی و وظایف خانوادگی (خانواده‌گرایی)، و منظور از انسجام ساختاری ساختار فرصت برای روابط می‌باشد که منعکس در تعداد اعضای خانواده، نوع و نزدیکی جغرافیایی آن‌ها به هم است (بنگستون و همکاران، ۱۹۹۱) سپس در سال ۱۹۹۷ سیلوستاین^۵ و بنگستون ابعاد را در سه دسته نزدیکی نگرش‌ها و سازه‌های نگرشی، ساختار فرصت (مجاورت جغرافیایی و تماس و بعد تبادلات کارکردی) دریافت و ارایه کمک) ساده نمودند (سیلوستاین و بنگستون، ۱۹۹۷).

1 - Solidarity
2- functional integration
3 -Nye and Rushing
4- Bengtson
5- Silverstein

در خصوص قدرت^۱ نیز تعاریف و نظریات گوناگونی وجود دارد اما به طور کلی می‌توان آن را کنترل بر اعمال و رفتار دیگران علی‌رغم میل‌شان دانست (هورتن^۲، ۱۹۷۲؛ برون^۳، ۱۹۹۴). برخی از اندیشمندان مانند ابوت^۴، ایسوان^۵ و السون جنبه تصمیم‌گیری در خانواده را به عنوان ملاک قدرت در خانواده دانسته‌اند (ابوت، ۱۹۹۳؛ ایسوان، ۱۹۹۱؛ السون، ۱۹۶۹). و بعضی دیگر نیز نحوه اعمال قدرت را به عنوان ملاک اصلی در نظر گرفته‌اند (ویگینز^۶، ۱۹۹۴). بلاد^۷ (۱۹۶۹)، تاور مینا^۸ (۱۹۷۸)، سلزنیچ^۹ (۱۹۶۰) نیز در بررسی ساخت قدرت در خانواده به میزان مشارکت زن و شوهر و جنبه تقارن قدرت توجه خاصی نشان داده‌اند و معتقدند بهترین تصمیم‌گیری‌ها باید دو جانبه و متقارن بودن را در نظر داشته باشد (مهدوی و خسرو شاهی، ۱۳۸۲: ۳۲).

بسیاری از جامعه‌شناسان تفکیک کارها و نقش‌های جنسیتی و حفظ ساختار سنتی قدرت در خانواده را اصل مسلم برای کارآمدی اجتماع دانسته‌اند و تغییر نقش‌های جنسیتی و افزایش قدرت زنان را سبب بی‌ثباتی و تقلیل انسجام خانوادگی می‌دانند. ویلهم هنریش ریل^{۱۰} از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی خانواده معتقد است زیربنای جامعه در خانواده شکل می‌گیرد، حفظ اجتماع بسته به حفظ خانواده است و برای بقای خانواده تقسیم کار و تفکیک نقش‌ها ضرورتی بی‌بدیل است و اعضای خانواده باید نظام سلسله‌مراتبی را بپذیرند. این نظام با طبیعت مدیریت مرد و مدیریت‌پذیری زن هماهنگ است جامعه‌شناسان دیگری مانند دورکیم، پارسونز، لوپه، مالدینوفسکی، برنادرز، اوریو، گهلن، کوبینگ، همومستر و شلسکی نیز عقاید مشابهی دارند (زیبایی نژاد، ۱۳۸۸: ۴۷).

ماکس وبر خانواده را گسترده‌ترین گروه اقتصادی درگیر کنش اجتماعی مستمر می‌داند و معتقد است خانواده بنیاد و اساس بسیاری از گروه‌های دیگر و مبنای بنیادین اقتدار و وفاداری است و در توضیح چگونگی توسعه نظام اجتماعی مدرن به تحولات نهاد خانواده، تغییرات عناصر درونی و کارکردهای آن توجه کرده است. او به لحاظ تاریخی و دگرگونی‌های کلان، نظام خانوادگی را تعیین‌کننده می‌داند و به طور خاص به تغییر جایگاه و نقش زنان و مناسبات زنا

1 - Power

2- Horton

3- Browne

4 -Abbott

5- Isvan

6 -Wiggins

7- blood

8- Tovormina

9- Selznick

10- Wilhelm Heinrich Riehl

شویی و فرزندآوری و تولید معنی و مناسبت اجتماعی تاکید می‌کند. (ارمکی، ۱۳۹۵: ۴۰-۴۸). ماکس وبر رعایت تقسیم کار و سلسله مراتب را در هر نهاد و سازمان ضروری می‌داند و معتقد است در صورتی که تقسیم کار و سلسله مراتب متزلزل و ابهام الود باشد خانواده به عنوان یک سازمان نمی‌تواند کارایی داشته باشد و به اهداف خود برسد (اسکات، ۱۳۷۴: ۸۳)

دورکیم اساس شکل‌گیری همبستگی اجتماعی را با ارجاع مکرر به تشکیل خانواده و مناسبات درونی آن توضیح می‌دهد. از نظر او خانواده به عنوان نهاد اجتماعی مهم و محوری، نشان دهنده نحوه شکل‌گیری تقسیم کار جنسی و سپس تقسیم کار اجتماعی و ظهور همبستگی خانوادگی است که نخستین نوع همبستگی اجتماعی قلمداد می‌شود. با فهم این پدیده به لحاظ تاریخی، درک تقسیم کار اجتماعی در سطح کلان امکان پذیر می‌شود (ارمکی، ۱۳۹۵: ۲۰).. تالکوت پارسونز چهره برجسته مکتب کارکردگرایی نیز بر نقش محوری تقسیم کار جنسیتی در حفظ وحدت و انسجام خانواده تأکید ورزیده است؛ تقسیم کاری که وظایف شغلی، کسب درآمد و رهبری خانواده را بر عهده شوهر/پدر، و وظایف خانه داری را بر عهده همسر/مادر قرار می‌دهد. وی برای زن نقش رهبری عاطفی یا کارزمایی و برای مرد نقش رهبر اجرایی یا ابزاری قایل است به باور او، این تفکیک نقش‌ها به هم مرتبط هستند و قدرت، محور این تمیز و تفکیک است و این الگو به بهترین شکل، زمینه‌ایفای کارکردهای اصلی خانواده، یعنی تثبیت شخصیت بزرگسالان و جامعه‌پذیری کودکان را فراهم می‌کند که این امر در ثبات و یکپارچگی خانواده و در نتیجه، یکپارچگی اجتماعی نقشی اساسی دارد و در غیر این صورت خطر رقابت زن با شوهر پدید می‌آید، که این امر برای وحدت و هماهنگی خانواده بسیار زیان آور است (پارسونز، ۱۹۵۵).

از جانب دیگر بسیاری از جامعه‌شناسان دیدگاه متفاوتی دارند. و معتقدند در دوران مدرن با ایجاد زمینه آگاهی و کنش جمعی زنان زمینه بازسازی هویت و تغییر جایگاه اجتماعی و افزایش قدرت زنان فراهم شده است. چنانچه فمینیست‌ها معتقدند زنان دسترسی کمتری به منابع قدرت دارند و خانواده محلی است که قدرت در آن به صورت متقارن توزیع نشده است در این نهاد زنان افرادی مطیع هستند که نقش‌هایشان از پیش تعیین شده است (ابوت و والاس، ۱۹۹۳) و لازم است علیه این بنیان قیام کنند. در این زمینه جامعه‌شناسان معاصرمانند گیدنز معتقد است که گرچه پیوند میان زن و مرد، مخصوصاً در ازدواج سنتی عمدتاً بر اساس نقش‌های ثابت بوده است اما در طول حدود یک نسل، تمام اینها تغییر کرده است و دگرگونی بزرگ در موقعیت زنان و یکسان شدن قدرت آنها با مردان اتفاق افتاده است. جوامع ما در ارتباط با روابط میان دو جنس، هر روز مساوات طلب‌تر می‌شوند. برای داشتن یک جامعه مستحکم باید

خانواده‌های مستحکم داشته باشیم و امروزه خانواده مستحکم در گرو تساوی بین دو جنس بنا شده است (گیدنز، ۱۳۹۳: ۲۹۸). فوکو نیز حقیقت قدرت را به چالش می‌کشد. پرسشی که برای وی مطرح است این است که چگونه و در چه فرایندی سوژه رفته رفته از دید جسمی و فکری زیر سلطه فرمانروا قرار می‌گیرد. فوکو از یک سو به دنبال کارکردهای قدرت است که در نهاد های اجتماعی مانند خانواده اعمال می‌شود و از سوی دیگر در پی شناخت انواع مقاومت و مخالفت‌هایی است که در برابر قدرت‌های گوناگون صورت می‌گیرد. از نظر وی این ایستادگی و مقاومت‌ها چهره‌هایی متفاوت یافته است که مخالفت با اعمال قدرت مردان بر زنان نمونه‌ای از آن است. در واقع فوکو نشان می‌دهد افراد آزادتر از آنند که می‌پندارند و می‌توانند از برخی موضوعات که در لحظاتی از تاریخ پیش آمده و آن‌ها را به عنوان حقیقت و سند پذیرفته‌اند انتقاد کنند. وی معتقد است قدرت پذیرفته شده و سنتی تنها حقیقت‌کارا نیست. فوکو گفتمان‌ها را در ارتباط که با دانش و قدرت دارد مورد سنجش قرار می‌دهد. از دید او قدرت و دانش در درون گفتمان با هم یگانه می‌شوند (فتاحی، ۱۳۸۷: ۷۱)

ماکس هورکهایمر، از پایه‌گذاران مکتب فرانکفورت، واقعیات زندگی خانوادگی را با دیدگاهی انتقادی مورد بررسی قرار داده است. او در مقاله‌ی مشهور خود یعنی خانواده و اقتدار در دوران معاصر، به طور خاص به روش‌های اقتداری پدر در خانواده توجه کرده و با توجه به پیشینه تاریخی اقتدار، وجود آن را در خانواده امروزی مضر تشخیص داده است. ریتزر نیز بر این عقیده است که نحوه تصمیم‌گیری در خانواده به کارکرد نقش‌های سنتی جنسی برمی‌گردد که در آن انتظار می‌رود زنان مطیع و فرمان‌پذیر باشد. اما در شرایط کنونی مطیع بودن زنان در اکثر خانواده‌ها در حال تغییر است و ایده‌های برابری خواهانه رواج یافته است (هورکهایمر، ۱۹۵۹).

بر اساس نظر گیدنز در جوامع پیشامدرن غالباً سنت، رفتار روزمره را هدایت می‌کرد در حالی که در جوامع مدرن اعمال اجتماعی پیوسته در پرتو اطلاعات جدید مورد بازبینی قرار می‌گیرد (سیدمن، ۱۳۹۰: ۱۹۳) وی معتقد است موقعیت زنان در جامعه مدرن در حال تغییر است که این موضوع به یکسان شدن قدرت زنان با مردان مربوط می‌شود و جامعه در ارتباط میان دو جنس هر روز مساوات طلب‌تر می‌شود. به نظر او علاوه بر عرصه سیاسی در حوزه زندگی عاطفی نیز لازم است به سمت تساوی حرکت کنیم و دموکراسی را به وجود آوریم چرا که در دموکراسی ارتباطات وجود دارد و افراد این امکان را دارند که با یکدیگر سخن بگویند و درباره مسایل بحث کنند. و خانواده منسجم خانواده‌ای است که بر اساس تساوی دو جنس بنا شده باشد. بر این اساس خانواده دوباره نیرومند می‌شود و محملی برای تکیه انسان‌ها به یکدیگر می‌گردد و این خانواده مشابه خانواده سنتی نخواهد بود در جامعه‌ای که سنت اهمیت خود را از دست داده است

تنها راه برقراری اقتدار توسل به دموکراسی از راه نوین آن یعنی بر مبنایی فعال و مشارکتی است و تساوی، ارتباط و گفتگو در مورد مسایل و اعتماد و احترام متقابل، استقلال، تصمیم‌گیری آزادانه از جمله اصول دموکراسی می‌باشد (گیدنز، ۱۳۸۵) وی از اصطلاح سیاست‌های بخشی صحبت می‌کند که با نوعی مفهوم پلکانی از قدرت سر و کار دارد. سیاست‌های‌های بخشی معمولاً خواستار کاهش و یا لغو کامل استثمار، نابرابری و ستمگری هستند و بر اولویت اصول اساسی عدالت، برابری و مشارکت تأکید دارند (گیدنز، ۱۳۹۳: ۲۹۸).

اینگلهارت نیز به عنوان یکی از صاحب‌نظران مکتب مدرن، در چارچوب نظریات نوسازی به این مسأله پرداخته است. به باور او وقتی جامعه‌ای در مسیر صنعتی شدن قرار گیرد، انواع خاصی از دگرگونی‌های ارزشی- فرهنگی را محتمل می‌شود که در خانواده نیز این تغییر در مواردی همچون کاهش موالید و کم‌اهمیت شدن ارزش‌های سنتی قابل رؤیت است. اینگلهارت زیربنای تغییرات ارزشی را توسعه اقتصادی و رسیدن افراد به سطح فزاینده‌ای از امنیت می‌داند. از طرفی او تغییر ارزشی را خطی و جهانی نمی‌داند او معتقد است اگر چه توسعه اقتصادی به ایجاد تغییرات سیستماتیک در عقاید و خواسته‌های مردم گرایش دارد اما اثر سنت‌های فرهنگی محو نخواهد شد. نظام‌های عقیدتی به طور قابل ملاحظه‌ای پایدار و انعطاف پذیر هستند و اگر چه ارزش‌ها می‌توانند تغییر کنند، اما همچنان به انعکاس میراث تاریخی جامعه ادامه می‌دهند و قابل به تأثیر مدرنیته در تغییر ارزش‌هاست و در حالی که امنیت اقتصادی را زیر بنای تغییر ارزشی می‌داند، تغییر ارزش‌ها را در نسل‌های جوان، تحصیل کرده‌تر و پر درآمدتر نشان می‌دهد. (نوریس و اینگلهارت، ۲۰۰۴).

در این بررسی به منظور سنجش متغیر انسجام خانواده از نظریات نای و راشینگ استفاده شده است و جهت سنجش متغیر ساختار قدرت در خانواده مقیاس ساختار قدرت مهدوی و صبوری خسرو شاهی به کار رفته است که بنیان آن بر اساس ترکیب نظریات السون، بلاد، تاور مینا و سلزنیک قرار دارد. همچنین به عنوان چارچوب نظری و جهت تبیین موضوع پژوهش و بررسی رابطه دو متغیر انسجام خانواده و ساختار قدرت در خانواده از نظریات گیدنز، استفاده شده است. گیدنز بر بازانندیشی اشاره دارد و آن را جزئی اساسی از فرایند تجددگرایی می‌داند و از جمله صاحب نظرانی است که مباحث نظری فراوانی را در باب تحول، دگرگونی، تغییر شکل و تنوع اشکال خانواده در عصر مدرن مطرح نموده است. از نظر وی گر چه پیوند میان زن و مرد، مخصوصاً در ازدواج سنتی عمدتاً بر اساس نقش‌های ثابت بوده است اما در طول حدود یک نسل، تمام این‌ها تغییر کرده است. دگرگونی بزرگی در خانواده رخ داده است موقعیت زنان تغییر کرده که این به یکسان شدن قدرت آنها با مردان مربوط می‌شود. جوامع در خصوص روابط میان دو

جنس، هر روز مساوات طلب تر می شود. همچنین شناخت افراد از هویت خود، به صورت پروژه‌ای بازاندیشانه درآمده است که بر اساس این نظم جدید، که بر تساوی دو جنس و تغییر ساختار قدرت در خانواده استوار است، پس از یک دوره گذار و با استقرار مجدد نظم، بار دیگر خانواده منسجم و نیرومند می گردد. بر این اساس، فرضیات مورد بررسی در این مطالعه به قرار زیر است:

- به نظر می رسد ارتباط معناداری بین تقارن قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.
- به نظر می رسد ارتباط معناداری بین شیوه اعمال قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.
- به نظر می رسد ارتباط معناداری بین قلمرو قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.
- به نظر می رسد ارتباط معناداری بین ساختار قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.

۳- روش تحقیق

این مطالعه به روش پیمایش، در بین زنان متأهل شهر شیراز انجام شده و به منظور جمع آوری داده‌ها از پرسشنامه استفاده گردیده است. اعتبار پرسشنامه به صورت اعتبار صوری^۱ با تأیید چندین نفر از اساتید و کارشناسان مرتبط با موضوع انجام شده است. همچنین به منظور بررسی پایایی نیز تعداد ۷۰ پرسشنامه به صورت مقدماتی در بین جامعه هدف تکمیل و میزان آلفای کرونباخ مورد بررسی قرار گرفته است که نتایج به دست آمده برای شاخص‌های انسجام و قدرت به ترتیب معادل ۰/۷۵ و ۰/۷۴ بدست آمده است که از سطح مناسبی جهت تأیید پایایی برخوردار است.

در این بررسی حجم نمونه با توجه به جدول لین با ۹۵ درصد اطمینان و خطای ۴ درصد معادل ۶۰۰ نفر محاسبه شده است. همچنین با استفاده از روش نمونه‌گیری طبقه‌ای متناسب، داده‌ها از بین مناطق یازده‌گانه شهر شیراز به صورت تصادفی جمع آوری و با استفاده از نرم افزار اس پی اس اس^۲ در ابتدا داده‌ها به وسیله آزمون کولموگراف- اسمیرنوف بررسی و سپس اطلاعات توسط روشهای آمار توصیفی، شامل میانگین و انحراف استاندارد و روش‌های آمار استنباطی مورد تحلیل قرار گرفتند.

لازم به ذکر است که مقیاس مورد استفاده جهت سنجش ساختار قدرت در خانواده مقیاس استاندارد است که تحت عنوان ساختار قدرت در خانواده در سال ۱۳۸۲ توسط مهدوی و

1- Face validity

2- SPSS 22

صیوری خسرو شاهی تدوین و پایایی آن با آلفای کرونباخ $0/79$ تایید گردیده است (مهدوی و صیوری خسرو شاهی، ۱۳۸۲). در این مطالعه مقیاس ساختار قدرت به وسیله ۳۶ گویه، و در سه خرده مقیاس تقارن قدرت (۱۲ گویه)، شیوه اعمال قدرت (۱۰ گویه) و قلمرو قدرت (۱۴ گویه) سنجیده شده است. این مقیاس که در قالب طیف لیکرت تنظیم شده است نمرات بالاتر در ساختار قدرت نشان دهنده ساختار اقتدارگرایانه و قدرت بیشتر مرد در خانواده است. در این مقیاس منظور از تقارن قدرت در خانواده ویژگی یک سویه (نامتقارن بودن قدرت) و دو سویه (متقارن بودن قدرت) در خانواده است و با گویه‌هایی مانند شوهرم در تصمیماتی که در خانه گرفته می‌شود نظر من را نمی‌خواهد، شوهرم کمتر اجازه می‌دهد به تنهایی تصمیم بگیرم، در بیشتر امور باید از شوهرم اجازه بگیرم، شوهرم روی هم رفته حرف آخر را می‌زند و غیره بررسی شده است. مراد از قلمرو قدرت، چگونگی تصمیم‌گیری زن و شوهر در قلمروهای مختلف زندگی است. در این مقیاس تصمیم‌گیری در اموری مانند عوض کردن منزل، مدیریت مصرف دخل و خرج روزانه، خرید ماشین، رفتن به دیدن اقوام تعیین فاصله سنی فرزندان، تصمیم‌گیری راجع به تعداد فرزندان و غیره بررسی شده است و نهایتاً نتایج این خرده مقیاس در سه دسته بیشتر زن، بیشتر شوهر و مشارکتی طبقه بندی گردیده است.

منظور از شیوه اعمال قدرت میزان مجاب‌سازی شوهر در اعمال قدرت با همسر می‌باشد که در سه دسته مجبور سازی، مجاب سازی و حالت میانه یا بینابین بررسی شده است. و گویه‌هایی مانند همسرم نسبت به تصمیماتی که می‌گیرد چندان انتقاد پذیر نیست، همسرم در تصمیماتی که می‌گیرد انتظار دارد فقط به حرفش گوش دهم و کاری به کارش نداشته باشم، همسرم کمتر زیر بار اشتباهاتش می‌رود، در زندگی مشترکمان کم اتفاق افتاده که همسرم با عصبانیت کاری از من بخواهد و غیره بررسی شده است. لازم به ذکر است که از مجموعه این سه خرده مقیاس متغیر ساختار قدرت در خانواده ساخته شده است که در سه گروه خانواده دموکراتیک یا مشارکتی، خانواده اقتدار گرا یا سنتی و خانواده بینابینی بررسی شده است. که منظور از خانواده دموکراتیک خانواده‌ای مبتنی بر نقش‌های برابری خواه است که اعضا دارای شرایط، فرصت‌ها، منابع و امکانات برابر هستند، منظور از خانواده اقتدار گرا خانواده‌ای مبتنی بر نقش‌های متمایز و تفکیک شده است که پدر در رأس هرم قدرت قرار دارد و مادر مقام دوم و سپس فرزندان قرار دارند. مادر وظیفه کارهای درونی خانواده مانند آشپزی، تمیز کردن خانه، رسیدگی به فرزندان و غیره و پدر مسئولیت نان‌آوری در خانواده را بر عهده دارد. همچنین در این مقیاس منظور از خانواده بینابینی خانواده‌هایی است که در حد وسط این دو دسته قرار دارند.

در این مطالعه به منظور بررسی انسجام خانواده نیز از مدل نای و راشینگ (۱۹۶۹) و مدل تطبیق یافته بنگتسون و رابرتز^۱ (۱۹۹۱) استفاده شده است. و انسجام به وسیله مقیاسی ۲۸ گویه گویه‌ای و در ۶ خرده مقیاس انسجام معاشرتی (۵ گویه)، عاطفی (۵ گویه)، توافقی (۴ گویه)، هنجاری (۴ گویه)، دستیابی به اهداف (۴ گویه) و انسجام کارکردی (۶ گویه) بررسی شده است. منظور از انسجام معاشرتی فراوانی و الگوهای تعامل در فعالیت های مختلفی است که اعضای خانواده با هم دارند و در برگیرنده تعامل متقابل در بین اعضای خانواده است و با گویه‌هایی مانند در خانواده ما هر کس دنبال کار خودش است، ما در خانواده ارتباط نزدیکی با هم داریم، ما در خانواده تولد اعضا را جشن می‌گیریم، ما در خانواده وعده‌های غذایی را با هم مصرف می‌کنیم و من و همسر با رضایت و رغبت پذیرای خانواده و دوستان یکدیگر هستیم سنجیده شده است. منظور از انسجام عاطفی نوع و میزان احساسات مثبت در مورد افراد خانواده، و میزان رد و بدل شدن این احساسات است و با گویه‌هایی مانند اعضای خانواده ما احساسات خوبی نسبت به هم دارند، به راحتی می‌توانم با همسر درد دل کنم، برایم آسان تر است که راجع به مشکلاتم با افراد بیرون از خانواده صحبت کنم تا اعضای خانواده، خانه ما دلپذیرترین جای دنیاست و اعضای خانواده ما کاملاً به هم اعتماد دارند بررسی شده است. انسجام توافقی نیز به میزان توافق در ارزش‌ها، نگرش‌ها و عقاید در بین اعضای خانواده اشاره دارد و با گویه‌هایی مانند خانواده ما در خصوص مسایل اقتصادی و سیاسی و اجتماعی نظرات مشابهی دارند، من و همسر در خصوص تربیت فرزند اختلاف نظر داریم، اعضای خانواده ما در تصمیماتشان با هم مشورت می‌کنند، من و همسر در زمینه مذهبی و نحوه پوشش عقاید مشابهی داریم بررسی شده است. همچنین منظور از انسجام کارکردی کمک و مبادله منابع در بین اعضای خانواده است که در آن گرفتن و دادن حمایت عاطفی، گرفتن و یاری دادن در کارها و گرفتن و دادن حمایت مالی در بین اعضای خانواده بررسی شده است. انسجام هنجاری نیز مشتمل بر قدرت تعهد و تقید به اجرای نقش های خانوادگی و وظایف خانوادگی است. و با گویه‌های اگر مشکل یا بیماری برای فرزندم پیش بیاید از کار و فعالیت روزمره دست می‌کشم و به او می‌رسم، اگر مشکل یا بیماری برای همسرم پیش بیاید از کار و فعالیت روزمره دست می‌کشم و به او می‌رسم، اگر فرزندان بزرگسال مشکل اقتصادی داشته باشند والدین باید از آنها حمایت کنند و اگر والدین من و یا همسر مشکل اقتصادی داشته باشند وظیفه خود می‌دانم که به آنها کمک کنم سنجیده شده است. انسجام در هدف نیز به عنوان آخرین جزء انسجام در خانواده یکپارچگی خانواده را در رسیدن به اهداف مشترک بررسی می‌کند و با گویه‌های برای من اهداف خانواده مهم‌تر از آرمان‌ها و اهداف شخصی

است، اگر متوجه شوم شغل یا دیگر فعالیت‌هایم با اهداف خانواده تعارض جدی دارد آن را رها می‌کنم، ما در خانواده برای بدست آوردن چیزها با هم همکاری داریم و ما در خانواده درمورد برنامه‌ها و تصمیماتمان با هم صحبت می‌کنیم اندازه‌گیری شده است. شاخص‌های مورد بررسی در این مطالعه و میزان آلفای کرونباخ آنها در جدول شماره (۱) آمده است.

جدول ۱: تعداد گویه و میزان آلفای کرونباخ شاخص‌های مورد بررسی

شاخص	تعداد گویه	آلفای کرونباخ	شاخص	تعداد گویه	آلفای کرونباخ
انسجام معاشرتی	۵	۰/۷۰	تقارن قدرت	۱۲	۰/۷۰
انسجام عاطفی	۵	۰/۸۰	قلمرو قدرت	۱۴	۰/۸۳
انسجام توافقی	۴	۰/۷۰	شیوه اعمال قدرت	۱۰	۰/۷۰
انسجام هنجاری	۴	۰/۷۷	ساختار قدرت	۳۶	۰/۷۴
انسجام کارکردی	۶	۰/۸۱	انسجام خانواده	۲۸	۰/۷۵
انسجام در اهداف	۴	۰/۷۶			

۴- یافته‌های پژوهش

در این مطالعه جامعه هدف زنان متاهل شهر شیراز هستند که نتایج توصیفی نشان می‌دهد پاسخگویان با میانگین سنی ۳۸ سال بین ۱۸ تا ۷۳ سال سن داشته و به طور متوسط ۱۴/۷۴ سال از ازدواج آنها گذشته است. همچنین یافته‌ها حاکی از آن است که میانگین تحصیلی پاسخگویان ۱۲ سال است که ۶۲/۲ درصد خانه‌دار و ۳۷/۸ درصد شاغل هستند و به طور متوسط دو فرزند دارند.

۴-۱- بررسی وضعیت قدرت در خانواده

در این پژوهش ساختار قدرت در خانواده به وسیله سه شاخص تقارن روابط در خانواده، قلمرو قدرت و شیوه اعمال قدرت مورد بررسی قرار گرفته است که نتایج توصیفی در جدول شماره (۲) آمده است. در این جدول کلیه شاخص‌ها جهت مقایسه بهتر در فاصله ۰ الی ۱۰۰ هم ارز شده اند و اعداد بالاتر نشانگر تقارن کمتر، شوهر محوری بیشتر و مجاب سازی کمتر زنان و نهایتاً ساختار اقتدار گرا و مرد سالار در خانواده می‌باشد. همانطور که در این جدول مشاهده می‌شود نتایج نشانگر آن است که ساختار قدرت در خانواده به سمت دموکراتیک شدن پیش می‌رود و از حالت اقتدار گرا و سنتی فاصله گرفته است.

وضعیت تقارن در خانواده در سه دسته یک سویه یا نامتقارن، دو سویه یا متقارن و بینابین تقسیم شده است. ساختار قدرت در خانواده ۱۷/۸ درصد از پاسخگویان دوسویه و متقارن، در ۱۳/۵ درصد یکسویه و نامتقارن به نفع شوهر و در ۶۸/۷ درصد بینابین و در حد وسط این دو دسته قرار داشته است. در شاخص قلمرو قدرت در خانواده نیز وضعیت تصمیم‌گیری در حوزه های اقتصادی، اجتماعی و تعیین موالید در سه دسته بیشتر شوهر، بیشتر زن و مشارکتی طبقه بندی شده است که نتایج نشان می‌دهد قلمرو قدرت در خانواده تقریباً به شکل مساوی بین زوجین تقسیم شده است چنانچه در حدود ۱۸/۳ درصد از خانواده‌ها تصمیم‌گیرنده اصلی صرفاً زن و یا مرد هستند و این در حالی است که در ۸۱/۷ درصد از خانواده‌های مورد بررسی قدرت به صورت مشارکتی بین زن و شوهر تقسیم شده است. همچنین در خصوص شیوه اعمال قدرت نتایج حاکی از آن است که در ۱۹ درصد از خانواده‌ها به صورت مجبور سازی زن است. در ۱۴ درصد به صورت مجاب سازی زن توسط همسر بوده و در ۶۷ درصد به صورت بینابینی می‌باشد.

در نهایت بررسی ساختار قدرت در خانواده با تجمیع این سه خرده مقیاس نشان دهنده آن است که ساختار قدرت در ۱۴ درصد از خانواده‌های شیرازی به صورت اقتدارگرایی مرد سالار، در ۱۰/۲ درصد به صورت دموکراتیک و مشارکتی و در ۷۵/۸ درصد بینابین این دو دسته بوده است.

جدول ۲: بررسی ساختار قدرت در خانواده و شاخص‌های آن به تفکیک طبقات هر شاخص و

میانگین طراز شده هر شاخص در فاصله ۰-۱۰۰

تقارن روابط	یک سویه	بینابین	دوسویه	میانگین
	۱۳/۵	۶۸/۷	۱۷/۸	۴۰
قلمرو قدرت	بیشتر شوهر	مشارکتی	بیشتر زن	میانگین
	۱۰/۳	۸۱/۷	۸	۴۷
شیوه اعمال قدرت	مجبور سازی	بینابین	مجاب سازی	میانگین
	۱۹	۶۷	۱۴	۴۳
ساختار قدرت در خانواده	اقتدار گرا	بینابین	دموکرات	میانگین
	۱۴	۷۵/۸	۱۰/۲	۴۳

۴-۲- بررسی انسجام در خانواده

در جدول شماره (۳) وضعیت انسجام در خانواده‌های شیرازی در ۶ بعد معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و انسجام در اهداف مورد سنجش قرار گرفته و هر کدام در سه دسته ضعیف،

متوسط و قوی طبقه‌بندی شده است. همچنین میانگین کلیه شاخص‌ها جهت مقایسه بهتر در فاصله ۰ الی ۱۰۰ هم ارز شده اند که در آن اعداد بالاتر نشان دهنده انسجام بیشتر می‌باشد. نتایج بیان‌گر آن است که انسجام خانواده در ۱۸/۷۵ درصد از جامعه مورد بررسی قوی، در ۱۵/۱۳ درصد ضعیف و در ۶۶/۱ درصد به صورت متوسط بوده و میانگین نمره انسجام ۶۹/۶۶ بدست آمده است. در جامعه مورد بررسی انسجام هنجاری با میانگین نمره ۷۹/۷۵ قوی‌ترین بعد انسجام بوده است چنانکه ۲۷/۳ درصد از مخاطبین انسجام هنجاری زیادی را گزارش کرده‌اند و پس از آن به ترتیب انسجام در اهداف، انسجام عاطفی، انسجام کارکردی، و انسجام معاشرتی با میانگین نمرات ۷۲، ۷۰/۰۱، ۶۹/۲۷، ۶۵/۶۴ قرار دارد و در نهایت انسجام توافقی با میانگین نمره ۶۲/۲۸ ضعیف‌ترین بعد انسجام می‌باشد.

جدول ۳: طبقه‌بندی درصد انسجام و ابعاد شش‌گانه آن و میانگین طراز شده هر شاخص در فاصله ۰-۱۰۰

میانگین	قوی	متوسط	ضعیف	
۶۵/۶۴	۲۰/۳	۶۳/۵	۱۶/۲	انسجام معاشرتی
۷۰/۰۱	۲۲/۱	۶۶/۱	۱۶/۸	انسجام عاطفی
۶۲/۲۸	۱۵/۸	۷۰/۵	۱۳/۷	انسجام توافقی
۷۹/۷۵	۲۷/۳	۵۸/۲	۱۴/۵	انسجام هنجاری
۶۹/۲۷	۱۱/۵	۷۰/۲	۱۸/۳	انسجام کارکردی
۷۲	۱۵/۵	۷۳/۲	۱۱/۳	انسجام در اهداف
۶۹/۶۶	۱۸/۷۵	۶۶/۱	۱۵/۱۳	انسجام کل

۴-۳- بررسی فرضیه‌ها

فرضیه شماره (۱): به نظر می‌رسد ارتباط معناداری بین تقارن روابط قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.

به منظور بررسی تأثیر ساخت روابط قدرت در خانواده بر انسجام آن از آزمون تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شده است. نتایج نشان دهنده آن است ارتباط معناداری بین این دو متغیر وجود دارد و هر چه ساخت خانواده به سمت دو سویه و متقارن پیش می‌رود به انسجام خانواده افزوده می‌شود. همچنین در بررسی ارتباط ساختار قدرت و ابعاد انسجام نیز همانطور که در جدول شماره (۴) مشاهده می‌شود این ارتباط معنا دار بوده و با متقارن شدن ساخت روابط قدرت، خانواده انسجام بیشتری را در ابعاد معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و دستیابی به اهداف خواهد داشت.

جدول ۴: نتایج آزمون تحلیل واریانس بررسی تأثیر ساخت روابط قدرت بر انسجام خانواده

F	میانگین انسجام در ابعاد سه گانه ساخت قدرت در خانواده			متغیر های مورد بررسی
	دوسویه (مقارن)	بینابین	یک سویه (نامقارن)	
۷۱/۵۵**	۲۲/۱۸	۱۹/۹۲	۱۷/۵۸	تقارن روابط قدرت و انسجام معاشرتی خانواده
۷۶/۱۱**	۲۲/۸۵	۱۹/۸۷	۱۷/۰۴	تقارن روابط قدرت و انسجام عاطفی خانواده
۷۴/۸۱**	۱۷/۵۰	۱۵/۳۵	۱۳/۰۱	تقارن روابط قدرت و انسجام توافقی خانواده
۴۲/۰۶**	۱۸/۱۶	۱۶/۴۷	۱۴/۸۲	تقارن روابط قدرت و انسجام در اهداف خانواده
۱۷/۳۸**	۱۸/۶۹	۱۷/۴۲	۱۶/۷۷	تقارن روابط قدرت و انسجام هنجاری در خانواده
۱۸/۵۹**	۳۳/۵۲	۳۲/۳۱	۲۹/۸۰	تقارن روابط قدرت و انسجام کارکردی در خانواده
۹۳/۹۷**	۱۳۲/۹۳	۱۲۱/۳۶	۱۰۹/۰۵	تقارن روابط قدرت و انسجام خانواده

* $p < .05$; ** $P < .000$

فرضیه شماره (۲) به نظر می رسد ارتباط معناداری بین شیوه اعمال قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد

در بررسی آزمون ارتباط شیوه اعمال قدرت و انسجام خانواده آزمون تحلیل واریانس یک طرفه در جدول شماره (۵) نشان می دهد ارتباط مثبت و معناداری بین این دو متغیر وجود دارد به طوری که هر چقدر میزان مجاب سازی شوهر در شیوه اعمال قدرت بیشتر می شود شاهد انسجام بیشتر خانواده هستیم. همچنین بررسی تأثیر شیوه اعمال قدرت بر ابعاد انسجام نشان می دهد که این ارتباط در ابعاد معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و دستیابی به اهداف نیز معنادار است.

فرضیه شماره (۳) به نظر می رسد ارتباط معناداری بین قلمرو قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد

در بررسی فرضیه ارتباط قلمرو قدرت در خانواده و انسجام آن آزمون تحلیل واریانس یک طرفه در جدول شماره (۶) نشانگر تایید فرضیه می باشد چنانچه انسجام خانواده در خانواده های زن و یا شوهر محور کمتر از خانواده هایی است که زن و شوهر مشترکاً تصمیم گیری میکنند. همچنین با افزایش مشارکت همسران در تصمیم گیری در قلمرو های مختلف انسجام معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و دستیابی به اهداف افزوده می شود.

جدول ۵: نتایج آزمون تحلیل واریانس یک طرفه بررسی تأثیر شیوه اعمال قدرت در خانواده بر انسجام آن

F	میانگین انسجام در ابعاد سه گانه شیوه اعمال قدرت در خانواده			متغیر های مورد بررسی
	مجاب سازی	بینابین	مجبور سازی	
۵۷/۰۹**	۲۲/۱۷	۲۰/۱۰	۱۸/۰۸	شیوه اعمال قدرت و انسجام معاشرتی خانواده
۷۲/۶۳**	۲۲/۸۵	۲۰/۲۰	۱۷/۳۰	شیوه اعمال قدرت و انسجام عاطفی خانواده
۴۵/۲۱**	۱۷/۳۹	۱۵/۴۶	۱۳/۸۳	شیوه اعمال قدرت و انسجام توافقی خانواده
۲۱/۴۰**	۱۸/۰۱	۱۶/۵۱	۱۵/۵۹	شیوه اعمال قدرت و انسجام در اهداف خانواده
۱۱/۷۲**	۱۸/۷۰	۱۷/۴۳	۱۷/۱۶	شیوه اعمال قدرت و انسجام هنجاری در خانواده
۲۱/۴۵**	۳۳/۷۲	۳۲/۴۷	۳۰/۰۵	شیوه اعمال قدرت و انسجام کارکردی در خانواده
۷۰/۷۰**	۱۳۲/۸۶	۱۲۲/۲۰	۱۱۲/۰۴	شیوه اعمال قدرت و انسجام خانواده

**P<.000* p<.05

جدول ۶: نتایج آزمون تحلیل واریانس یک طرفه در بررسی تأثیر چگونگی قلمرو قدرت در خانواده بر انسجام آن

F	میانگین انسجام در ابعاد قلمرو قدرت در خانواده			متغیر های مورد بررسی
	بیشتر زن	مشارکتی	بیشتر شوهر	
۲۱/۸۱**	۱۷/۸۷	۲۰/۳۵	۱۸/۹۵	قلمرو قدرت و انسجام معاشرتی خانواده
۲۰/۸۸**	۱۷/۸۹	۲۰/۴۵	۸/۲۲	قلمرو قدرت و انسجام عاطفی خانواده
۱۵/۴۲**	۱۴/۲۰	۱۵/۷۱	۱۴/۰۴	قلمرو قدرت و انسجام توافقی خانواده
۱۱/۳۷**	۱۵/۷۰	۱۶/۷۸	۱۵/۳۲	قلمرو قدرت و انسجام در اهداف خانواده
۵/۸۸**	۱۶/۶۴	۱۷/۷۱	۱۷/۰۴	قلمرو قدرت و انسجام هنجاری در خانواده
۲۷/۷۱**	۲۸/۳۸	۳۲/۷۳	۳۰/۸۵	قلمرو قدرت و انسجام کارکردی در خانواده
۳۳/۴۵**	۱۱۰/۷۱	۱۲۳/۷۷	۱۱۴/۴۴	قلمرو قدرت و انسجام خانواده

**P<.000* p<.05

فرضیه شماره (۴) به نظر می رسد ارتباط معناداری بین ساختار قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد.

در بررسی ارتباط وضعیت قدرت در خانواده و انسجام آن از آزمون تحلیل واریانس یک طرفه استفاده شده است. همانطور که نتایج در جدول شماره ۷ آمده است ارتباط معناداری بین این دو

متغیر وجود دارد به نحوی که هر چه خانواده دموکراتیک‌تر می‌شود میزان انسجام آن افزایش می‌یابد. همچنین بررسی‌های بیشتر نشان می‌دهد که این ارتباط در کلیه ابعاد انسجام نیز معنا دار است و با دموکراتیک شده خانواده به میزان انسجام در کلیه ابعاد عاطفی، توافقی، اهداف، هنجاری و کارکردی و دستیابی به اهداف افزوده شده است.

جدول ۷: نتایج آزمون تحلیل واریانس بررسی تأثیر ساختار قدرت در خانواده بر انسجام آن

F	میانگین انسجام در مدل‌های مختلف توزیع قدرت خانواده			متغیرهای مورد بررسی
	دموکرات	بینابین	اقتدار گرا	
۲۴/۵۲**	۲۱/۱۳	۲۰/۲۱	۱۸/۱۴	ساختار قدرت در خانواده و انسجام معاشرتی
۲۹/۵۰**	۲۱/۳۹	۲۰/۳۱	۱۷/۴۶	ساختار قدرت در خانواده و انسجام عاطفی
۳۰/۲۵**	۱۶/۶۷	۱۵/۶۱	۱۲/۴۷	ساختار قدرت در خانواده و انسجام توافقی
۱۷/۰۹**	۱۷/۷۰	۱۶/۶۳	۱۵/۲۳	ساختار قدرت در خانواده و انسجام در اهداف
۲/۸۱**	۱۸/۱۸	۱۷/۵۴	۱۷/۲۲	ساختار قدرت در خانواده و انسجام هنجاری
۷/۵۷**	۳۱/۹۱	۳۲/۵۲	۳۰/۵۶	ساختار قدرت در خانواده و انسجام کارکردی
۲۴/۵۲**	۱۲۶/۹۹	۱۲۲/۸۴	۱۱۲/۱۱	ساختار قدرت در خانواده و انسجام

**P < .000; * p < .05

۵- بحث و نتیجه‌گیری

خانواده از نهادهای مهم هر اجتماع محسوب می‌شود که سلامت و انسجام آن ارتباط تنگاتنگی به سلامت و انسجام جامعه دارد. امروزه پیامد تحولات نهاد خانواده و افزایش آمار طلاق در جامعه، به یک دل‌نگرانی عمومی تبدیل شده است. بررسی خانواده ایرانی بدون درک جامعه جدید در قالب مفهوم مدرنیته ایرانی بی‌معناست. تغییر شرایط اقتصادی، ارزش‌ها و باورها به تغییر در روابط و ارزش‌های درون خانواده منجر شده و عملکردهای اجتماعی خانواده در پرتو اطلاعات تازه درباره این عملکردها و تغییر در نحوه توزیع قدرت پیوسته بررسی و اصلاح می‌شوند (اینگلهارت، ۱۳۷۵: ۲۱۵).

در این پژوهش ساختار قدرت در خانواده در سه حوزه تقارن روابط قدرت، شیوه اعمال قدرت و حوزه قلمرو قدرت بررسی شده است که در نهایت با جمع‌بندی این سه حوزه ساختار قدرت در سه دسته اقتدار گرای مرد سالار، بینابین و دموکرات طبقه‌بندی شده است. نتایج بدست آمده نشان دهنده آن است که با ایجاد تغییرات گسترده اجتماعی و تغییر در نقش‌های اجتماعی زنان و مردان، ساختار قدرت در خانواده ایرانی متحول شده است به طوری که نظام مرد سالار و

اقتدارگرایی مردان تغییر یافته و خانواده‌ها به سمت مشارکتی و دموکراتیزه شدن سوق یافته‌اند. به نحوی که ۱۴ درصد خانواده‌های جامعه مورد مطالعه ساختار اقتدارگرایی مردسالار حاکم بوده، ۷۵/۸ درصد در وضعیت بینابینی قرار داشته و ۵۳/۵ درصد از آنها دموکرات بوده‌اند. همچنین در این پژوهش انسجام خانواده به عنوان متغیر وابسته در شش بعد انسجام معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و رسیدن به هدف مورد بررسی قرار گرفته است که یافته‌ها نشان‌دهنده آن است که انسجام خانواده با میانگین نمره ۶۹/۶۶ درصد در سطح متوسطی در جامعه هدف وجود دارد. در بررسی ابعاد انسجام نیز نتایج بیانگر آن است که انسجام هنجاری یا خانواده‌گرایی با میانگین نمره ۷۹/۷۵ درصد قوی‌ترین بعد انسجام و انسجام توافقی با میانگین نمره ۶۲/۲۸ درصد ضعیف‌ترین بعد انسجام در خانواده‌های مورد مطالعه می‌باشد. در بررسی ارتباط تأثیر ساختار قدرت خانواده بر انسجام آن نیز یافته‌ها نشان دادند که ارتباط تنگاتنگی بین چگونگی ساختار قدرت در خانواده و انسجام آن وجود دارد. چنانچه بیشترین انسجام در خانواده‌های دموکراتیک و کمترین آن در خانواده‌های اقتدارگرایی مردسالار وجود دارد و هر چه خانواده‌ها از ساختار دموکراتیک و مشارکتی فاصله می‌گیرند انسجام در کلیه ابعاد معاشرتی، عاطفی، توافقی، هنجاری، کارکردی و رسیدن به هدف کاهش می‌یابد که این نتایج همسو با یافته‌های بین فرانک^۱ (۱۹۷۷)، دی لا^۲ (۱۹۷۹)، مارکز (۲۰۰۹)، جلابی پور (۱۳۸۵)، علوی تبار (۱۳۸۶) بوده و در تعارض با یافته‌های اسزینواکس^۳ (۱۹۷۸)، گری لیتل (۱۹۸۲)، مولر و استالین^۴ (۲۰۰۱)، فرنز و مک کلند^۵ (۱۹۹۱)، روزنبرگ و ویلوکس (۲۰۰۶)، والتر و همکاران (۲۰۱۳)، ذوالفقاری و همکاران (۱۳۸۳)، و زارعی توپخانه (۱۳۹۲) می‌باشد.

خانواده به عنوان یک نهاد اجتماعی پویا در طی زمان، متأثر از سایر پدیده‌های اجتماعی با تحولاتی روبرو بوده است که شناخت این تغییرات و هماهنگی با آن می‌تواند به ثبات و پایداری این نهاد کمک کند. تا زمانی که زوجین هر دو سنتی می‌اندیشیدند تنازع زیادی در محیط خانواده وجود نداشت است و زوجین هر دو از نقش‌های خود و نحوه توزیع قدرت رضایت داشته اند در واقع در جامعه سنتی انسان‌ها از درگیر شدن با پدیده‌های جدید گریزان بوده و سعی می‌کردند با چیزهایی که خوب بودن آنها در گذر زمان و توسط فرهنگ عمومی تأیید و تثبیت شده است بسازند (نیازی، ۱۳۸۱: ۱۲۲). اما در زمان کنونی با ورود مدنیته و تغییرات اجتماعی

1 - Bean Frank

2 - Delu

3 - Szinovacs

4 - Moller & Stattin

5- Franz & McClelland

ملازم آن، زنان خواستار تغییر ساختار قدرت در خانواده شده‌اند، آنها از ساختار اقتدارگرای مرد سالار فاصله گرفته و با ایجاد تغییرات گسترده اجتماعی و بازاندیشی و تغییر در نقش‌های جنسیتی، می‌خواهند ساختار خانواده را تغییر دهند.

گیدنز در این خصوص از سیاست رهایی بخشی یاد می‌کند که معطوف به آزاد سازی افراد از قید و بندهایی است که آنها را از دستیابی به فرصت‌های موجود باز می‌دارد. این تلاش خصوصاً در زنان برای گسستن قید و بندهای سنتی به قصد تغییر و تبدیل کردارها در آینده و تلاش برای در هم شکستن سلطه افراد و گروه‌ها است تا تسلط بیشتری بر موقعیت‌های زندگی خود بدست آورند. این فرایند با نوعی مفهوم پلکانی از قدرت همراه است و بر اولویت اصول اساسی عدالت^۱، برابری^۲ و مشارکت^۳ تاکید می‌ورزد و به معنای پدید آمدن صورت‌های دیگری از نظم اجتماعی است (گیدنز، ۲۹۳، ۱۳۹۳-۳۰۸). گیدنز بر این عقیده است که تامین منابع پایداری و منزلت خانواده توسط زن و مرد بر دموکراتیک شدن خانواده موثر است و گفتگویی و مشورتی شدن خانواده را ایجاب می‌کند. اگر زن و مرد متوجه شوند که درون خانواده در کنار هنجارهای سنتی رایج باید به مناسبات گفتگویی نیز توجه و در مناسبات خود بازاندیشی کنند خانواده منسجم باقی می‌ماند.

در واقع همسو با نظریات گیدنز می‌توان گفت در جامعه ایرانی به عنوان یک جامعه در حال توسعه ساختار خانواده به طور ناموزون نسبت به تغییرات جامعه، متأثر شده و از این رو شاهد ناسازگاری بین بعضی از اجزای مرتبط با خانواده سنتی با برخی از ارزشهای برخاسته از مدرنیته هستیم. چنانکه وجود عناصر سنتی و مدرن در کنار یکدیگر تعارضاتی را به وجود آورده است. از یک سو زنان با افزایش تحصیلات و ورود به بازار کار منابع فرهنگی و اقتصادی بیشتری به دست آورده و در نقش‌هایی که در گذشته صرفاً مردانه بودند حضور یافته‌اند و از سوی دیگر ساختار موجود علیرغم پذیرش بسیاری از عناصر مدرن، سرسختانه خواستار حفظ نظام پدر سالار گذشته است و مایل به تقسیم قدرت مردان نیست که این امر سبب پیدایش تعارضاتی در محیط اجتماع و خانواده شده است. در چنین شرایطی هر چقدر خانواده با تغییرات به وجود آمده هماهنگ‌تر باشد این تعارضات کاهش خواهد یافت. اما نکته قابل ملاحظه آن است که نحوه تغییرات و شکل مدرنیته در هر جامعه ای متفاوت و منحصر به فرد است و با توجه به ساختار، فرهنگ و نوع جامعه ظهور متفاوتی خواهد داشت و نسخه یکسانی برای رسیدن به سطح تعادل برای همه

1-Justice

2- Equality

3 -Participation

جوامع وجود ندارد. در جامعه ایرانی که به شدت تحت تأثیر فرهنگ دینی است و از سوی دیگر از صبغه فرهنگ ایرانی چند هزار ساله‌ای برخوردار است که در هر دو فرهنگ، برای مردان، قدرتی به مراتب بیشتر از زنان تعریف شده است ایجاد تغییرات ناگهانی بدون در نظر گرفتن فرهنگ و سنت، ممکن است اثرات نامطلوبی را به دنبال داشته و صدمات جبران ناپذیری را به وجود آورد.

به عبارت دیگر در صورت بی‌توجهی نظام اجتماعی به تغییرات ایجاد شده در ارزش‌ها احتمال تغییر و تحولات اساسی در نظام اجتماعی وجود دارد و در چنین شرایطی لازم است خانواده همسو با تغییرات اجتماعی نظم جدید را پذیرفته و ساختار قدرت مشارکتی را در خانواده نهادینه کند که البته لزوماً به معنای ساختار مستقر در جوامع غربی نیست و باید این فرایند بر اساس فرهنگ و ارزش‌های بومی و حفظ سازگاری با فرهنگ و هویت جامعه ایرانی صورت گیرد. که در جهت رسیدن به این هدف کلیه نهادهای تأثیرگذار بر فرهنگ مانند خانواده، مدرسه‌ها، دانشگاه‌ها و رسانه‌های ارتباط جمعی باید به صورت غیر مستقیم خانواده‌مداری و حفظ انسجام خانواده را با پذیرش تغییرات ایجاد شده و بدون بازگشت به سنت و با رعایت ارزش‌ها و فرهنگ بومی ترویج کنند.

منابع

- اسکات، ریچارد (۱۳۷۴). *سازمان‌ها: سیستم‌های عقلایی طبیعی و باز، تئوری‌های سازمانی*. ترجمه حسن میرزایی اهرنجانی و فلورا سلطانی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۹۵). *تغییرات، چالش‌ها و آینده خانواده ایرانی* (چاپ اول). تهران: انتشارات تیسرا.
- امامی نصیر محله‌ای، علی (۱۳۸۳). *بررسی عوامل مؤثر بر میزان قدرت زنان در تصمیم‌گیری‌های خانواده، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، بخش مطالعات زنان دانشگاه علامه طباطبایی*.
- باقری، معصومه؛ حسین زاده، علی حسین؛ بهرام پور، سمیه و بهمنی، سجاد (۱۳۹۳). *بررسی عوامل مؤثر بر جایگاه زنان در ساختار قدرت خانواده. توسعه اجتماعی، ۹(۱)، ۱۸۷-۲۰۴*.
- بستان، حسین (۱۳۸۵). *بازنگری نظریه‌های جنسیتی. پژوهش زنان، ۴(۲۱)، ۳۱-۵*.
- بیرو، آلن (۱۳۷۰). *فرهنگ علوم اجتماعی* (چاپ دوم). ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.

- جلایی پور، حمید رضا (۱۳۸۵). چرا جامعه مدنی در ایران رهایی بخش است. *مجله زنان*، ۱۳۰، ۲۸-۳۱.
- ذوالفقارپور، محبوبه؛ حسینیان، سیمین و یزدی، سیده منوره (۱۳۸۳). بررسی رابطه میان ساختار قدرت در خانواده با رضایتمندی زناشویی زنان کارمند و خانه دار شهر تهران. *تازه ها و پژوهشهای مشاوره*، ۳(۱۱)، ۳۱-۴۶.
- زارعی توپخانه، محمد؛ جان بزرگی، مسعود و محمد رضا احمدی محمد آبادی (۱۳۹۲). رابطه ساختار قدرت در خانواده و کارآمدی آن. *روان شناسی و دین*، ۳(۴)، ۶-۲۰.
- زیبایی نژاد، محمد رضا (۱۳۸۸). *تفاوت ها، هویت و نقش های جنسیتی*. در مجموعه مقالات *هویت و نقش های جنسیتی* (چاپ اول: ۱۹-۳۱)، تهران: مرکز امور زنان و خانواده نهاد ریاست جمهوری.
- ساروخانی، باقر و رفعت جاه، مریم (۱۳۸۳). عوامل جامعه شناختی موثر بر باز تعریف هویت اجتماعی زنان. *پژوهش زنان*، ۲(۱)، ۷۱-۹۱.
- سروش، سمیه (۱۳۷۷). *بررسی جامعه شناختی تغییر قدرت در خانواده* (پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه الزهرا).
- سیدمن، استیون (۱۳۹۰). *کشاکش آرا در جامعه شناسی* (چاپ سوم). ترجمه هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- علوی تبار، علیرضا (۱۳۸۶). *خانواده سنتی گزینه ای ناممکن، زنان*، ۱۵۰، ۴۸-۵۳.
- عنایت، حلیمه و دسترنج، منصوره (۱۳۸۹). *مطالعه ساختار قدرت در خانواده*. زن در *توسعه و سیاست (پژوهش زنان)*، ۸(۱)، ۱۰۷-۱۲۴.
- فتاحی، سید مهدی (۱۳۸۷). *گفتمان قدرت در اندیشه میشل فوکو*. *دانشنامه (واحد علوم و تحقیقات)*، ۴، ۶۴-۷۳.
- قانع راد، سید محمد امین (۱۳۹۶). *زوال پدر سالاری فروپاشی خانواده یا ظهور خانواده مدنی* (چاپ دوم). تهران: نشر نقد فرهنگ.
- کاستلز، امانوئل (۱۳۸۰). *عصر اطلاعات، اقتصاد، جامعه و فرهنگ* (جلد ۲، چاپ سوم). ترجمه حسین چاوشیان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گروسی، (۱۳۸۷). *بررسی ساختار قدرت در خانواده های شهرستان کرمان*. *مطالعات زنان*، ۶(۲)، ۲۵-۲۷.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۳). *تجدد و تشخیص*. ترجمه ناصر موفقیان. تهران: نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۵). *جامعه شناسی*. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۲). *از جنبش تا نظریه اجتماعی، تاریخ دو قرن فمینیسم*. تهران: نشر شیرازه.
- منصوریان، محمد کریم و قادری، فرحناز (۱۳۸۱). بررسی عوامل موثر بر ساخت قدرت در خانواده. *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*، ۳۰ و ۳۱، ۲۶۹-۲۹۴.
- مهدوی، محمدصادق و صبوری خسروشاهی، حبیب (۱۳۸۲). بررسی ساختار توزیع قدرت در خانواده. *مطالعات زنان*، ۲، ۶۷-۲۷.
- نیازی، محسن (۱۳۸۱). *تبیین موانع مشارکت اجتماعی در شهر کاشان (پایان نامه دکتری، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان)*.
- یزدی، سید منور و حسینی حسین آبادی، فاطمه (۱۳۸۷). رابطه ساختار قدرت در خانواده با هوش هیجانی زنان. *مطالعات جوانان*، ۱۲، ۱۵۷-۱۷۰.
- Abbott, P. & Wallace, C. (1993). *Sociology (Feminist Perspective)*. London: Routledge
- Bean, F. (1977). Familyism and marital satisfaction among Mexican American. *Journal of Marriage and the family*. 39(4), 759-767.
- Bengtson, V. L. & Roberts, R. E. (1991). Intergenerational Solidarity in aging families: An example of formal theory construction. *Journal of Marriage and the Family*, 53, 856-870.
- Blood, R. O. (1969). *Marriage*. New York: The free Press.
- Breen, R. & Cooke, L. P. (2005). The persistence of the gendered division of domestic labor European. *Sociological Review*, 21, 43-57.
- Browne, K. (1994). *Sociology*. London: Polity Press.
- Damas, E. J. & Laughlin, J. (2001). Latent model of family process in African American families: Relationships to child competence, achievement, and problem behavior, *Journal of Marriage and Family*, 63, 967-998.
- De Lu, L. (1979). Family power structure in China. *Journal of Sociology of the Family*. 9(1), 123-131.
- Fox, G. J. (1973). Another look at the comparative resource model: Assessing the balance of power in Turkish Marriages. *Journal of Marriage and Family*. 35, 718-730.
- Franz, C. E., Mc Clelland, D. C. & Weinberger, J. (1991). Childhood antecedents of conventional social accomplishments in midlife adults. *Journal of Family and Economic Issues*, 23, 101-120.
- Gray, L. (1982). Marital quality and power processes among black couples. *Journal of Marriage and the family*. 44(3), 633-646.

- Horton, P. B. & Hunt, C. L. (1972). *Sociology*. New York: McGraw-Hill,
- Isvan, N. A. (1991). Productive & reproductive decisions in turkey: the role of domestic bargaining. *Journal of Marriage & the Family*, 53(4), 1057-1070.
- Little, B. G., Baucom, D. H. & Hamby, SH. L. (1996). Marital power, marital adjustment, and therapy outcome. *Journal of Family Psychology*, 10, 292-303.
- Marks, J. L., Lam, C. B. & McHale, S. M. (2009). Family patterns of gender role attitudes. *Sex Roles*, 61(3-4), 221-234.
- Moller, K. & Stattin, H. (2001). Are close relationships in adolescence linked with partner relationship in midlife? A longitudinal, prospective study, *International Journal of Behavioral Development*, 25(1), 69-77.
- Norris, P. & Ronald, I. (2004). *Sacred and secular: religion and politics worldwide*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nye, F. I., & Rushing, W. (1969). Towards family measurement research. In J. Hadden & E. F. Borgatta (Eds.). *Marriage and family* (pp.133-140). Irasca, Peacock.
- Olson, D. H. (1999). Circumflex model of marital and family systems. *Journal of Family Therapy*, 22(2), 144-167.
- Olson, D. H. (1969). The measurement of family power by self-report & behavioral methods. *Journal of Marriage and the Family*, 31, 545-550.
- Park, S. Joo, J. S. (2017). The pattern of gender role attitude and marital quality among middle age Koreans. *Innovation in Aging*, 1(1), 574.
- *Parson, T. & Bales, R. F. (1955). Family, socialization & interaction process*. New York: The Free Press.
- Rosenberg, J., & Wilcox, W. B. (2006). *The importance of fathers in the healthy development of children*. US Department Health and Human Services, Administration for Children and Families, Administration on Children, Youth and Families, Children's Bureau, Office of Child Abuse and Neglect.
- Silverstein, M., & Bengtson, V. L. (1997). Intergenerational solidarity and the structure of adult child-parent relationships in American families. *American journal of Sociology*, 103(2), 429-60.
- Zuo, J. & Yanjie B. (2005). Beyond resources and patriarchy: marital construction of family decision making power in post-mao urban China. *Journal of Comparative Fame Studies*, 36(4), 601-622.